

رقص قلبه

دکتر حسین الهی قمشه‌ای

اشاره

روایت به جان زیسته هنرمند در خلق آثار هنری و بیان مکنونات قلبی در قالب کلام، شاید ترجمه درونی و گران قدری است که می‌تواند بسیاری از هنرمندان دیگر را به یک احساس هم‌ذات‌پنداری خوشایند ترغیب کند. این روایت که از سوز درون و عشق به خلق هنری و گفت‌وگو که با تار و پود بوم و سایر نمادها و نموده‌های هنری به هم می‌آمیزد، بهترین وسیله ژرف‌اندیشی هنری است که دست‌مایه‌های لازم را به هنرمند می‌نمایاند.

در دل سروده ذیل، دکتر حسین الهی قمشه‌ای گوشه‌ای از غوغای درون را در برپایی نمایشگاه نقاشی خویش به قلم سپرده و «رقصی به سوی خدا» ترسیم کرده است. بی‌گمان انتقال این احساس پاک با محوریت نمایشگاه‌های هنرمندان فرهنگی و دست‌های هنرآموز کودکان و نوجوانان هنرمند، می‌تواند در رسیدن به خودباوری هنری رهنمون آن‌ها شود.

جهان آکنده از زیبایی است
از زمین زیر پای تا آسمان بالای سر
و از ابر و موج تا کاغذ ابر و باد
و از بی‌رنگی عشق
تا نقوش رنگارنگ شمشیرهای دمشق
از تقارن مهیب شیر
تا لطافت نگاه آهو
از افسون نظم تا نظام بی‌نظمی
از ریاضیات که شانه زلف پریشان عالم است

تا نسیم شعر که بید مجنون دل را پریشان می‌کند،
همه جا نشانی از آن زیباست که نامش اوست
که نامش هوست

همه کائنات، سرودخوان که هو، هو
و آدمیان، فاخته‌سان که کو، کو
زیبایی، حقیقت است

و حقیقت، زیبایی است
و هر دو، عین وجودند
و هر سه، عین عشق‌ند

و هر چهار، همان شادی مطلق‌اند،

و هر پنج، همان دل آدمی است که چون پنجه آفتاب،
جامی از شراب نور به دست جهانیان می‌دهد
دل آدمی،

اگر چون دهکده عالم جایگاه آب و ملک و دام و دد
نباشد،

خانه عشق است

و آنجا، چون اطاق هزار آینه زلیخا
به هر سو بنگرد،

جز جمال یوسف و یوسف، جمال چیزی نمی‌بیند
از عاشقان حلیه، جمالش که به تحقیر منسوب‌اند، دیده
عشق وام کنی

و به تماشای جهان پردازی

جهان دیگر بینی؛

پر از فرشته

پر از آواز

پر از نقاشی

خورشید

پر از تندیس‌های آسمانی
روزی بیاید،
و آن روز، دیر نباشد
که آدمیان بدین نگاه در هم بنگرند
و آن‌چه فرشتگان را در پیش آدم به سجود آورد و در دیده
یکدیگر بینند
و با هم مهربان شوند.
آمیختن طبیعی رنگ‌ها، چون پیوند عاشقانه انسان‌ها
زیباست
رنگ آبی، رنگ خاکی را در آغوش می‌گیرد
چنان‌که آسمان، زمین را
و از این پیوند، درخت سبزه و گل و گیاه و دریاچه و جویبار
پدید می‌آید
نقاش، همچون باد به رنگ‌های گزیده خورشید می‌وزد
و این وزش بر دریای کوچک رنگ، موج‌ها و حباب‌ها پدید
می‌آید
و دشت صحرا و برف و بوران و طوفان نقش می‌شود
چنانکه در طبیعت؛
نقاش نقطه‌ای از رنگ را همچون موج وسعت می‌دهد، و
چشمی پدیدار می‌شود
چشمی بر آسمان کوبر
چشمی در زیر زمین
چشمی بر لب دریا
یا چشمی که چون خورشید از زمین می‌روید
طبیعت، همان نقاش پنهان
با قلم‌موی باد و باران

و جنبش خاک و گردش افلاک
هر دم هزار نقش بر بوم و آسمان می‌آفریند
که نقاشان جهان حیران می‌شوند، کدام نظم و هماهنگی
مرموز و پنهان
منحنی ابرها، نیم‌رخ‌های پرندانه کوه‌ها
و رقص گستاخ و بی‌خیال امواج را
زیبایی بخشیده است
چه نظامی بر بی‌نظمی کوه و ابر و دریا فرمان می‌راند
که هزار مانی نقاش را در سلسله گیسوی پریشان خود
اسیر کرده است
آیا می‌توان آنچه را باد بر بوم کویر نقش می‌کند، بر بوم
کاغذ آورد
با همان شفافیت رنگ و بی‌خیالی طرح
آیا می‌توان در هنر طبیعتی دیگر آفرید
که با همان قوانین طبیعت الهی شکل گیرد؟
آیا می‌توان خط مشیت الهی را در طبیعت یافت و در هنر
پی‌گرفت
و دانست که هر چه آن خسرو کند، شیرین بود،
آیا می‌توان شعری به زیبایی یک درخت گفت
و نقشی به زیبایی یک سنجاب کشید
و صد هزار کافر عشق را مجاب کرد
این نقاشی‌های کوچک، شاید برقی پریده‌رنگ باشد از این
سوداها و اندیشه‌ها
و شاید هیچ نباشد.